

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اهمیت تقریر در یادگیری دروس حوزوی

قبل از اینکه بحث را دنبال کنیم من اولاً تشکر کنم از آقایانی که این مسئله‌ی تقریر را دنبال می‌کنند. سال گذشته و شاید قبل از سال گذشته هم این برنامه بود و این فوائد بسیار زیادی دارد. هدف ما از تقریری که از آقایان تقاضا کردیم قبل از بحث، مباحث روز قبل را تقریر کنند، چند هدف است؛ یکی اینکه مرور سریع و اجمالی بر آنچه که در بحث روز گذشته گفته شده. فرض کنید ممکن است بعضی از آقایان روز گذشته درس نبوده باشند و این تقریر برای آنها مفید باشد، مقرر تنظیم کند که در روز گذشته سه مطلب در درس گفته شد که عبارتند از اینها و چه بسا خودش بتواند یک تنظیم بهتری انجام بدهد. یکی از برجستگی‌هایی که در مرحوم آقای خوئی (قدس سره) وجود دارد و این را هم در مباحث فقهی و هم در مباحث اصولی ایشان، آنهایی که واقعاً دقت کنند به دست می‌آورند، ایشان ده صفحه‌ی فوائد الاصول را، یا اجود التقریرات را گاهی اوقات در یک صفحه با یک عبارات خیلی روشن‌تر و دقیق‌تر بیان می‌کنند. گاهی اوقات انسان فکر می‌کند یک مطلب دیگری است، در حالی که همان مطالب است. اما آن مطالب را در یک قالب دیگری با یک عبارات روان‌تری ذکر کردن خودش خیلی مفید است، لذا مقرر این هنر را اگر داشته باشد که مطلبی که گفته شده - حالا از هر کسی را که می‌خواهد تقریر کند - با یک تعابیر روشن‌تر ذکر کند بسیار مهم است.

من شنیدم بعضی از آقایانی که اینجا تقریر می‌کنند این روش را دارند ولی بعضی‌ها می‌خواهند همان عباراتی که در این جزوه‌ها نوشته شده را دوباره اینجا بخوانند، این غلط است! اینکه به معنای تقریر نیست. تقریر یعنی شما درس را شنیده باشید و دقت کرده باشید، خودتان هم به منابع مراجعه کنید؛ یکی از نکات برجسته بحث ما این است که ما نسبت به متن کتاب البیع امام (رضوان الله علیه) خیلی نظر داریم، در این حوزه‌ی مقدسه دوره معاملات گفته شده بدون اینکه به متن کتاب البیع امام ارجاع داده شود! ممکن است آن استاد بزرگ خودشان مطالعه کرده باشند و دیده باشند، ولی ارجاع داده نشده حتی یک بار در طول ده سال. ولی بنای ما بر این است که این متن کتاب البیع امام را آقایان حتماً مراجعه کنند. در سال‌های گذشته بود که یک دوره کتاب البیع امام را خدمت آقایان دادیم، از مؤسسه نشر آثار امام، ما پول ندادیم خودشان فرستادند و ما دادیم خدمت آقایان و برنامه این بوده که آقایان این را حتماً ببینند، تقریر این است که حتماً به منابع مراجعه کنید، یعنی آن کسی که می‌خواهد تقریر کند باید درس را کاملاً فهمیده باشد، یک. به منابع مراجعه کرده باشد، دو. ممکن است که در مراجعه به یک منبع یک مقررری بگوید دیروز گوینده این مطلب را به نظر من درست نگفته. اشکالی هم ندارد، برای خود ما هم واقع شده، در درس بعضی از اساتید بزرگمان که می‌رفتیم، برای خود من واقع شد، یک روزی استاد بزرگ ما داشت نظریه‌ی شیخ را نقل می‌کرد که بعد وارد تحقیق در بحث بشود، من در همان سر درس به ایشان عرض کردم شیخ ظاهراً یک مطلب دیگری را می‌خواهد بگوید. بعد از درس هم با ایشان صحبت کردیم و بالأخره روز بعد ایشان آمدند در خود درس اصطلاح کردند، اشکالی ندارد. و این مهم است که شما ببینید، گوش بدهید، دقت کنید و مراجعه کنید ببینید خودتان از عبارات شیخ در مکاسب، از عبارات نائینی در منیه الطالب، از عبارات اصفهانی، مرحوم امام، مرحوم آقای خوئی چه می‌فهمید، بعد بیایید اینجا بیان کنید.

از هم‌هی اینها بالاتر؛ ما هدفمان از تقریر، يك: مرور بر مطلب گذشته است. دو: مراجعه به منابع است. سوم: خیلی خوشحال می‌شویم اگر از آقایان بگویند که نظریه‌ای که دیروز اختیار شد اشکال دارد، ما حتماً مقید نیستیم که بیائید عین آن نظر را شما هم تثبیت کنید، البته ممکن است يك وقت نظرتان هم موافق باشد و آن را بیشتر تثبیت کنید، خیلی هم خوب است. بنابراین تقاضایم این است که اولاً به این مسئله‌ی تقریر اهمیت بدهید. یکی از این اساتید سال گذشته به من گفت: يك روزی عبور می‌کردم دیدم جای شما شخص دیگری درس می‌دهد، بعد دنبال کردم فهمیدم این بحث تقریر درس روز قبل است و خود ما هم در درس‌مان - که هفت هشت نفر هستند - مقید کردیم و این کار را انجام می‌دهند. این واقعاً کار خیلی خوبی است، این برای نشاط در درس، برای رشد هم آن کسی که تقریر می‌کند و هم کسی که می‌شنود بسیار مهم است و من تقاضایم این است که اهتمام به این بدهید و این را به صورت جدی دنبال کنید.

خدا رحمت کند والد ما (رضوان الله علیه) را؛ يك وقتی درس يك آقای را می‌خواستیم شرکت کنیم، به ایشان عرض کردم که این درس چطور است؟ ایشان فرمود مطالبی که در ذهن ایشان هست تماماً حفظیات است، اینچون حفظیات به درد نمی‌خورد، باید خود گوینده مطالب را عمیق فهمیده باشد، وقتی عمیق فهمیده باشد این قابل استفاده است. مطالب را نباید حفظ کرد، حفظه دلیل بر علمیت نیست، الآن افرادی هستند که حاشیه‌ی ملا عبدالله منطق را از اول تا آخر حفظ‌اند ولی قوه‌ی استدلال خودشان ضعیف است و نمی‌توانند استدلال کنند. بنابراین باید مطالب فهمیده شود. من تقاضایم این است که آقایان حتماً اولاً اهمیت بدهید و منحصر به چند نفر نشود، ثانیاً آنهایی که می‌خواهند بیایند بگویند با شرایط باشد که دیگران هم استفاده کنند، من گایه‌هایی را شنیدم که بعضی از آقایان از رو تقریر می‌خواند، اینکه هدف ما از تقریر نبوده، نمی‌خواهیم وقت آقایان اینطور گرفته شده، لذا اهمیت بدهید.

ادامه بحث: اشکالات مرحوم خویی به توجیه مرحوم شیخ انصاری از روایت ابی ولاد^[1]

بحث ما در این اشکال سومی که بر صحیح‌ه ابی ولاد مطرح شد بود، که شیخ فرمود ما اگر روایت را حمل بر یوم المخالفة کنیم این اشکالش این است که مالک نسبت به یوم المخالفة مدعی می‌شود، در حالی که در روایت، امام (ع) به مالک فرموده تو قسم یاد کن، اما اگر بیائیم دست از ظاهر روایت برداریم و آن را بر یوم التلف حمل کنیم، آن وقت نزاع دو صورت دارد، در يك صورتش مالک می‌شود منکر، لذا باید قسم یاد کند. در صورت دیگر نسبت به یوم التلف مالک مدعی می‌شود و باید بینه اقامه کند. دیروز توضیح مطلب شیخ را عرض کردیم که شیخ می‌فرماید اگر بر یوم المخالفة حمل کنیم، مالک عنوان مُنکر را ندارد و مدعی است و فرضی نداریم بر اینکه ما مالک را منکر تصویر کنیم، برای اینکه مالک را بتوانیم منکر تصویر کنیم باید بگوئیم نزاع مربوط به یوم التلف است و امام (ع) مالک را قیمت یوم التلف قرار داده و در یوم التلف دو جور نزاع تصویر دارد؛ در نزاع اولش مالک منکر است و در نزاع دوم مالک مدعی است، که توضیحش را دیروز عرض کردیم.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) می‌فرمایند شیخ چند تا خلاف ظاهر اینجا مرتکب شده است:

1. يك همین که در ذهن شما آقایان هست، بیائیم دست از این «یوم خالفته» برداریم و بگوئیم مراد یوم التلف است، این خیلی خلاف ظاهر است. شیخ خلاف اولی را که مرتکب شده این است که می‌گوئیم روایت دارد یوم خالفته، شما با این اشکالاتان می‌گوئید ما باید یوم خالفته را به یوم التلف معنا کنیم، خیلی خلاف ظاهر است.
2. خلاف ظاهر دوم ایشان فرمودند ظاهر روایت همین است که صورت نزاع يك صورت است و در این يك صورت مالک مخیر است «بین الحلف و اقامة البینه»، ما وقتی روایت را مراجعه می‌کنیم، امام (ع) فرمود «إما ان يحلف أنت أو هو... إن حلفت علي القيمة لزمه ذلك» اگر غاصب یا مالک قسم خورد دیگری باید بر طبق قسم او عمل کند، بعد فرمود اگر مالک قسم خورد، یا او يعطي بشهود يشهدون أن قيمة البغل يوم الاكراء كذا و كذا، این «أو» تخیریّه ظهور در این دارد که مالک در يك صورت واحده می‌تواند مخیر بین این دو تاست که یا قسم یاد کند یا بینه اقامه کند. خلاف ظاهر دومی که شیخ مرتکب شده این است که آمده

اینجا را دو صورت کرده؛ حلف را مربوط به يك نزاع قرار داده و بیّنه را مربوط به نزاع دوّم قرار داده، در حالی که ظاهر روایت می‌گوید یا قسم بخور یا بیّنه، این «أو» تخییری است و این ظهور در صورت واحد دارد، لذا می‌فرماید این خلاف ظاهر دوم است.

بعد در دنباله مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند ما باید بگوئیم این روایت یا در خصوص دابّه‌ی مغضوبه است، بگوئیم در این روایت برخلاف قاعده آمده، حمل بر تعبّد کنیم همان که مرحوم نائینی اشاره کرده، در خصوص دابّه‌ی مغضوبه یا مطلق قیمی مغضوب. بعد حرفی که آقای خوئی دارند این است که ما با این روایت بیائیم قاعده‌ی مسلّمه در باب قضا «البیّنة للمدعي و اليمين علي من أنكر» را تخصیص بزنیم، بگوئیم این در غیر مسئله‌ی دابّه‌ی مغضوبه است، یا در غیر قیمی مغضوب است. در دابّه‌ی مغضوبه یا قیمی مغضوب این قاعده دیگر پیاده نمی‌شود «القاعدة للمدعي و اليمين علي من أنكر» تخصیص بخورد. بگوئیم مگر می‌شود این قاعده تخصیص بخورد؟ می‌فرماید بله، این قاعده يك قاعده‌ی عقلی مسلّم، قطعی عقلی نیست که بگوئیم قابل تخصیص نیست، این یکی از قواعد تعبّدی شرعی است، «البیّنة للمدعي و اليمين علي من أنكر» حالا شارع می‌تواند بگوید الا در اینجا. کسی که مدّعی است می‌تواند هم بیّنه بیاورد و هم قسم یاد کند، چه اشکالی دارد که ما این را بیائیم تخصیص بزنیم؟ لذا منتهی می‌شوند به این مطلب و بعد در آخر هم این نکته را می‌گویند، يك کسی بپرسد که جناب آقای خوئی برای تخصیص يك وجهی لازم است، می‌فرمایند وجهش این است که شارع يك تفضّلی به مالك می‌کند، می‌گوید مالکی که استرش را به دیگری می‌دهد یا دیگری غصب کرده و بُرده و حالا تلف شده، بری قیمت هر حرفی که خودش زد با قسم، دیگری باید قبول کند. یا قسم یاد کن قيمة البغل يوم اکتراء اینقدر است یا بیّنه بیاورد قیمت بغل يوم اکتراء اینقدر است، يك تفضّلی و تسهیلی است از ناحیه‌ی شارع بر مالك، یعنی به غاصب اینجا خیلی میدان داده نمی‌شود، اما به مالك میدان داده می‌شود، می‌تواند قسم بخورد یا بیّنه اقامه کند، کاری به اینکه این مالك مدّعی یا منکر است نداریم! این خلاصه‌ی فرمایش مرحوم آقای خوئی.

پس ایشان اولاً قائل به این است که این قاعده‌ی مسلّمه تخصیص می‌خورد، یعنی این صحیح‌ه‌ی ابی‌ولاد می‌آید قاعده «البیّنة للمدعي و اليمين علي من أنكر» را تخصیص می‌زند، یعنی در این مورد قیمی مغضوب، هم باب غصب باید باشد و هم قیمی باید باشد، در قیمی مغضوب دیگر نمی‌گوئیم مدّعی بیّنه بیاورد و منکر قسم. می‌گوئیم مالك می‌تواند قسم بخورد و یا بیّنه بیاورد، اختیار هم با خودش است. حالا تعبیری که مرحوم نائینی داشتند؛ فرمود بگوئیم تا حالا می‌گفتیم طبق این قاعده بیّنه از منکر مسموع نیست، حالا می‌گوئیم نه، اگر منکر بیّنه هم آورد مسموع است، یا عکسش را بگوئیم که تا حالا می‌گفتیم که حلف از مدّعی مسموع نیست حالا در اینجا بگوئیم اگر مدّعی حلف هم آورد مانعی ندارد، این قاعده باید تخصیص بخورد. لذا تخصیص قاعده را هم مرحوم نائینی قبول دارد و هم مرحوم آقای خوئی قبول دارد که این قاعده تخصیص خورده منتهی با این اضافاتی که در کلمات مرحوم آقای خوئی بود که بیان کردیم.

بعد مرحوم آقای خوئی کلامی را از محقق ایروانی نقل می‌کند که این را هم ما بیان کنیم و بعد وارد کلام امام (رضوان الله علیه) بشویم که يك مقدار مفصل‌تر است.

دیدگاه مرحوم ایروانی [2]

مرحوم محقق ایروانی يك نکته‌ای دارد که می‌فرماید این قاعده «البیّنة للمدعي و اليمين علي من أنكر» مربوط به باب مخاصمات است، یعنی جایی است که دو نفر با هم تنازع دارند. یکی می‌شود مدّعی و دیگری می‌شود منکر. اما آنچه که در صحیح‌ه‌ی ابی‌ولاد آمده بحث تخاصم نیست، در صحیح‌ه‌ی ابی‌ولاد سائل می‌گوید بالأخره الآن که قیمت بغل را می‌خواهیم بدهیم «من يعرف ذلك» کیست که این قیمت را بشناسد، امام می‌فرماید یا خودت بر قیمت قسم بخور و یا مالك قسم بخورد، البته این قسمت در عبارت مرحوم ایروانی نیست و بعداً شاید به آن برسیم: اگر تو یا مالك هیچ يك نتوانستید از راه قسم قیمت را معین کنید، مالك اگر بیّنه آورد شما قبول كن. اما بحث تخاصم نیست، بحث مخاصمه در کار نیست. مرحوم ایروانی می‌گوید این قسم صادر از منکر

نیست، قسمی است که طرف مقابل یقین به قیمت پیدا کند، مثل این است که در عرف خودمان هم می‌گوئیم اگر تو قسم خوردي قيمتش این است من می‌پردازم، بحث مخاصمه نیست بلکه بحث جهل به قیمت است، چون طرفین نمی‌دانند قیمت چیست؟ مثل اینکه شما يك جنسي را از کسی می‌خرید به صاحبش می‌گوئید خودت چند خریدی؟ قسم می‌خورد که من هزار تومان خریدم، می‌گوئیم اگر هزار تومان خریدی، ما هزار و صد تومان از تو می‌خریم! اینجا مخاصمه‌ای در کار نیست، برای اینکه این طرف یقین پیدا کند به اینکه قیمت چقدر است يك قسمی یاد می‌کند.

در باب حلف در مخاصمات طرف مقابل ممکن است صد در صد ابطال این حلف و دروغ‌بودن این حلف را قائل باشد ولي مع ذلك باید بپذیرد و ملتزم باشد. وقتی بی‌نه ندارد باید طبق این قسم عمل کند. اما در این حلفی که در این روایت آمده طرف مقابل یقین پیدا می‌کند.

مرحوم آقاي خوئي يك جواب می‌فرمایند که این خلاف ظاهر است، ظاهر روایت این است که بین این مالک و بین این غاصب يك مخاصمه‌ای است، عرض ما این است که کجای ظاهر روایت این است؟ سائل می‌گوید «من يعرف ذلك» قیمت را چه کسی تشخیص می‌دهد، لذا بحث مخاصمه وجود ندارد. اینکه ایشان می‌گویند این خلاف ظاهر است، نه خلاف ظاهر نیست اولاً، و ما يك مؤيدي برای ابروani می‌آوریم و آن این است که بحث حلف و شهود، این باید در محضر قاضي باشد. همینطوري دو نفر پیش هم قسم بخورند فایده‌ای ندارند.

علي ايّ حال این که آقاي خوئي می‌فرمایند ظهور در مخاصمه دارد، اولاً ظهور در مخاصمه ندارد و ثانیاً این هم مؤيد كلام مرحوم ابروani است که اصلاً روایت ندارد حلف عند الحاكم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . «و یرد علیه: أن حمل الصحيحة على ارادة يوم التلف ثم حمل توجه الحلف على المالك على صورة، و توجه البيئة عليه على صورة أخرى خلاف الظاهر منها جدا ضرورة أن الظاهر منها هو تخير المالك بين الوظيفتين في إثبات مقصوده: إما إقامة البيئة، أو الحلف، كما يقتضيه عطف احدي الوظيفتين على الوظيفة الأخرى بأو و إذن فلا وجه لجعل الجملة المتقدمة- التي هي- مورد بحثنا فعلا- مؤيدة لإرادة يوم التلف، دون يوم المخالفة و الغصب. بل الظاهر- و الله العالم- هو الأخذ بظاهر الصحيحة من توجه كلا الأمرين-: أي الحلف و إقامة البيئة- على المالك في خصوص الدابة المغصوبة أو في مطلق القيمي المغصوب، و إذن فتكون الصحيحة مخصصة لقاعدة البيئة على المدعى، و اليمين على المنكر، فلا غرو في ذلك، لأن تلك القاعدة ليست من القواعد العقلية حتى لا تقبل التخصيص أو التقيد، بل هي قاعدة فقهية قابلة لذلك، كما أن سائر القواعد الفقهية كذلك. و عليه فالمستفاد من الصحيحة أنه إذا اختلف المالك و الغاصب في زيادة القيمة و نقصانها جاز للمالك أن يحلف على ما يدعيه من زيادة القيمة، أو يرده إلى الغاصب، أو يقيم بيئة على ذلك. فكأن هذا الحكم تفضل من الشارع المقدس للمالك على رغم من الغاصب» مصباح الفقاهة، ج3، ص 191.

[2] . «إن قضية البيئة على المدعى و اليمين على من أنكر قضية واردة في المخاصمات و في مورد الرواية لم يفرض مخاصمة بل الراوي سأل عن أنه من يعرف قيمة البغل و هو تالف فقال ع إما أنت أو هو فيكون الحلف من كلّ منهما لأجل أن يدعن الطرف المقابل الجاهل بالقيمة لا لأجل إلزام خصمه المنكر له ثم التفت (ع) و قال أو يأتي صاحب البغل بشهود يشهدون أن قيمة البغل يوم اكرى كذا و كذا فيلزمان و إن أبیت عما ذكرناه فلا محيص من حمل الصحيحة على التعبد و الخروج بها عن ما هو الضابط العام في باب المخاصمات من كون البيئة على المدعى و اليمين على من أنكر و التعبد غير بعيد فلعلّ من شئون مؤاخذه الغاصب بأشقّ الأحوال أن لا يكون القول قوله و لا يطلب منه شيء من موازين القضاء بل يوجّه الخطاب إلى المالك فيطلب منه البيئة و يستحلف هو إلّا أن یردّ هو الحلف على الغاصب فحينئذ يحلف الغاصب و يثبت به دعواه» حاشية المكاسب للابروانی، ج1، ص

